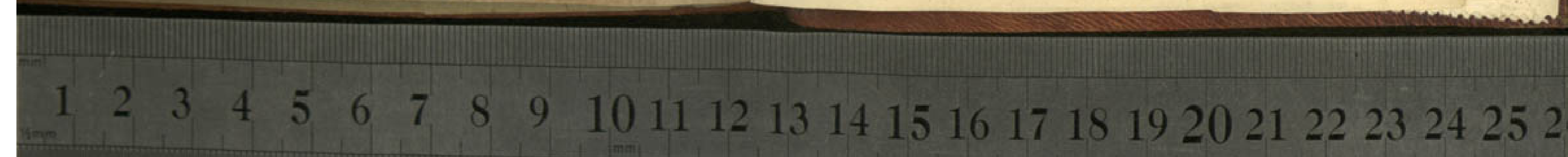
دعاء کمیل



بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خداوند جهان که بخشاینده روزیست و مهربان

اللهم انی اسئلك برحمتك التی وسعت

الهی سؤال کننده ام از تو رحمت وان نیز بواسطه رحمت

کل شیء وبقوتك التی قهرت بها کل شیء

ان رحمتی که فرا گرفته است همه مخلوقات را و شامل شده است همه چیز را

و سؤال میکنم بان توانائی تو که مغلوب شدند بواسطه ان همه اشیا

وخضع لها کل شیء وذل لها کل شیء و

وخاضع وخاشع وفروتنی کنند اند همه چیزها و سؤال کننده ام

بجبروتك التی غلبت بها کل شیء و

بجبروت و بزرگواری تو که غالب است بر همه موجودات

بعزتك التی لا یقوم لها شیء وبعظمتك

و بعزت تو که برابری نمیکنند او را هیچ یک از مخلوقات الهی سؤال میکنم بعظمت تو

التی ملأت کل شیء وبسلطانك الذی

که پر است از ان همه عالم و بپادشاهی تو که غالبیت و برتری دارد

علا کل شیء وبوجهك الباقی بعد فناء

بر همه سلاطین از بنی آدم وغیر بنی آدم الهی سؤال میکنم

بذات مقدست که باقی است بعد از فانی شدن همه اشیا

وباسمائك التی ملأت ارکان کل شیء

وبنامهای بزرگت که پر است از ان اجزا وارکان همه چیزها الهی سؤال کننده ام

وبعلمك الذی احاط بکل شیء و

بدانائی وعلم تو که احاطه کرده است بر همه معلومات

بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي اَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ

وبروشنی ذات که روشن است ازان همه موجودات

يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا اَوَّلَ الْاَوَّلِينَ وَيَا

ای آشکار و هویدا وای منزه از همه عیبها ای اول اولین وای

آخِرَ الْآخِرِينَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ

آخرتر از همه آخرین الهی بیامرز گناهانی راکه پرده

الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ

عصمت درند وبیامرز

الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقَمَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ

معاصی راکه باعث بر نزول عذاب کردند الهی بیامرز

بان نور روز است که ازان روشن
است گفتن و از کسی نعمت
ایا از منزه او از عیب
و از اول و آخر ...
بیامرز از من گناهی که
گناهانی که ان پرده عصمتم
خدایا گناهی که آرد عذاب
بیامرز بسبب آن ...

لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ اللّٰهُمَّ

گناهانی راکه تغییر دهند نعمتها را

اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ اللّٰهُمَّ

وبیامرز گناهانی راکه حبس و منع نمایند دعاها را

اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ

الهی بیامرز گناهانی راکه نازل میسازند

الْبَلَاءَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي

بلا را وبیامرز گناهانی راکه

تَقْطَعُ الرَّجَاءَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ

قطع مینمایند امید و رجا را الهی بیامرز هر گناهی

خدایا بخش آن گناهان
که تغییر نعمت ز من میدهد
بیامرز از ما گناهانی را
گناهانی که ان مانع از دعا
بیامرز از من گناهی خدا
گناهی که نازل بلا
بیامرز از من گناهی
که از بخشش قطع امید

اذنبته وکل خطیئة اخطاتها

که کرده ام وهر خطائی که بجا بجا آورده ام

اللهم انی اتقرب الیک بذکرک و

الهی نزدیکی میجویم بواسطه ذکر تو بسوی رحمت تو و

استشفع بک الی نفسک واسئلک

شفیع میکردانم ترا در خدمت تو و سئوال میکنم ترا

بجودک وکرمک ان تدنینی من قربک

بجود و بخشش تو اینکه نزدیک کردانی مرا بقرب خود

وان توزعنی من شکرک وان تلهمنی

و توفیق بخشی مرا بذکر و شکر خود

دکر

ذکرک اللهم انی اسئلک سؤال

الهی سئوال میکنم ترا مثل سئوال بنده که در نزد

خاضع متذلل خاشع ان تسامحنی وترحمنی

آقای خود فروتنی نماید و در نهایت خشوع خود را ذلیل و خار شمارد و سئوال میکنم

اینکه مسامحه فرمائی و سخت نگیری و رحم نمائی

وتجعلنی بقسمک راضیا قانعا وفی

و بگردانی مرا بان قسمتی که خود فرموده خشنود و قانع و در

جمیع الاحوال متواضعا اللهم واسئلک

همه حال و احوال در خدمت متواضع الهی سئوال میکنم ترا

سؤال من اشتدت فاقته وانزل

مثل سئوال بنده که بسیار سخت کردیده برا و فقر و فاقت

بِكَ عِنْدَ اشْتِدادِ حاجَتِهِ وَعَظُمَ فيما

وقت دعا او دراست در حین ان سختیها در وقت توبار های حاجت و بزرگ

عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ اَللّٰهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُكَ

داشته او این چیزها را که در نزد تست از خواهش و رغبت الهی چه بسیار بزرگ است

وَعَلا مَكانُكَ وَخَفِيَ مَكْرُكَ وَظَهَرَ

سلطنت تو و چه بسیار عالی و بلند است مکان تو و چه بسیار مخفی و پنهان است

اَمْرُكَ وَغَلَبَ قَهْرُكَ وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ

بر ما مکر تو و چه بسیار ظاهر و هویداست امر تو و چه بسیار غالب است قهر تو

وَلا يُمْكِنُ الْفِرارُ مِنْ حُكُومَتِكَ اَللّٰهُمَّ

بر همه موجودات قدرت و توانائی تو و ممکن نیست گریختن از

حکومت و پادشاهی تو

لا اَجِدُ لِذُنُوبي غافِراً وَلا لِقَبائِحي

الهی نمی بینم از برای گناهان خود آمرزنده و نه از برای فعلهای زشت پوشنده

ساتِراً وَلا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِيَ الْقَبيحِ بِالْحَسَنِ

خوب پوشاننده و نه از برای اعمال قبیح خود به نیکو تبدیل کننده

مُبَدِّلاً غَيْرَكَ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحانَكَ وَبِحَمْدِكَ

غیر از ذات پاک تو نیست الهی و خدائی مگر حضرت تو ای کریم

ظَلَمْتُ نَفْسي وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلي وَسَكَنْتُ

چه بسی ظلم کردم بر نفس خویش و چه جرأتها نمودم به سبب جهالت و نادانی از کرم و بخشش

اِلٰى قَديمِ ذِكْرِكَ لي وَمَنِّكَ عَلَيَّ اَللّٰهُمَّ

اما اعتماد به همیشه یاد کردن تو بوده امر و منت گذاردن و نعمت بخشیدن

تو بر من ای خدا

يا مولاي كم من قبيح سترته وكم

ای الهی من و ای آقای من چه بسیار از افعال قبیحه زشت ناپسندم که پوشانیده

من فادح من البلاء اقلته وكم من

و چه بسیار از بلاهای سخت و شدید که زایل نموده و چه بسیار

عثار وقيته وكم من مكروه دفعته

از لغزشها که نگه داری فرموده و چه بسیار از ناخوشیها که از من دفع نموده

وكم من ثناء جميل لست اهلا له

و چه بسیار از صفات خوب و ثناهای مرغوب مطلوب که من لایق

و سزاوار آنها نبوده ام پراکنده ساخته

نشرته اللهم عظم بلائي وافرط

الهی چه بسیار بزرگ گردیده بلاهای احوال من و از حد گذشته

بي سوء حالي وقصرت بي اعمالي و

بدیهای حال من و چه بسیار نارسا و نارسا است اعمال من و

قعدت بي اغلالي وحبسني عن نفعي

عاجز کرده اند مرا بندها و غلهای من و منع کرده است مرا از نفع بردن رحمت

بعد املي وخدعتني الدنيا بغرورها

آرزوهای طولانی و امال من و فریب داده است مرا محبت دنیا بفریب دادن خود

ونفسي بجنايتها ومطالي يا سيدي

و نفس من بسبب اندوختن اعمال و خیانت ورزیدن ای آقا و بزرگ من

فاسئلك بعزتك ان لا يحجب عنك دعائي

پس سوال میکنم ترا بعزت تو اینکه منع نکند دعاء مرا

سُوْءِ عَمَلِي وَفِعَالِي وَلَا تَفْضَحْنِي بِخَفِيِّ

بدیهای اعمال نهاد من در سوا مسازی و ابر انچه مطلع

مَا اطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي وَلَا تُعَاجِلْنِي

گردیده از افعال نهان من و زود مگیری و تعجیل

بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي

مفرما بعقوبت نمودن بر انچه کرده ام از افعال ناپسند در خلوات

مِنْ سُوْءِ فِعْلِي وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ

و تقصیرها و گناهای دایمی از نادانی و بسیاری خواهش

تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي

نفسانی و غفلت و شهوات

وَغَفْلَتِي وَكُنِ اللّٰهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِي فِي

و باش ای خداوند بعزت خود از برای من در

الْأَحْوَالِ كُلِّهَا رَؤُوفًا وَعَلَيَّ فِي جَمِيعِ

همه احوال رحیم و رئوف و در جمیع امور من

الْأُمُورِ عَطُوفًا إِلٰهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ

مهربان و عطوف خدای من و پروردگار کیست غیر از تو

أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي

تا سؤال کنم که بدیهای مرا او رسد و با وجود این بنده ضعیف را زود

إِلٰهِي وَمَوْلَايَ أَجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ

خدای من و آقای من جاری نمودی و لازم فرموده بر من

فيه هوى نفسي ولم احترس فيه من
احکام چند از جهة هوای نفس و پیروی ننمودم در ان احکام بخواهشهای نفسانی و حذر ننمودم و نگاهبانی نورزیدم
تزيين عدوي فغرني بما اهوى واسعده
در ان احکام بجهة زینت و جلوه دادن دشمنم از برای من لذت خواهشهایم
على ذلك القضاء فتجاوزت بما جرى
پس تجاوز کردم و نافرمانی ورزیدم
علي من ذلك بعض حدودك وخالفت
بعضی از حدود خواسته ترا و مخالفت نمودم
بعض اوامرك فلك الحمد علي في جميع
بعض از اوامر شایسته ترا پس ثنا و ستایش میکنم ترا در همه این

[illegible]

ذلك ولا حجة لي فيما جرى علي فيه
امور و احوال و نیست حجتی از برای من در آنچه جاری ساخته بر من
قضاؤك والزمني حكمك وبلاؤك
فرمان تو و لازم کردانید حکم و امتحان تو
وقد اتيتك يا الهي بعد تقصيري و
و بتحقیق که رو آورده ام بجدبت تو ای خداوند بعد از تقصیرات و گناهان
اسرافي على نفسي معتذرا نادما
چند و ضرر رسانیدن بنفس خویش در حالتی که عذر جوینده ام و پشیمان
منكسرا مستقيلا مستغفرا منيبا
از کرده با دل شکسته حال و خواهان عفو و طالب آمرزش تقصیرات

[illegible]

مُقِرًّا مُذْعِنًا مُعْتَرِفًا لَا أَجِدُ مَفَرًّا مِمَّا

و توبه کننده و فرمانبرنده و معترف به بدیهای خود نمی یابم گریزگاهی از آنچه

كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْزَعًا أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي

کرده ام و نه پناهی از آنچه بجا آورده ام

أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ

غیر از اینکه قبول فرمائی عذر مرا در خدمت و داخل سازی

إِيَّايَ فِي سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِكَ اللّٰهُمَّ فَاقْبَلْ

مرا در وسعت رحمت ای خداوند پس قبول فرما

عُذْرِي وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفُكَّنِي

عذر حال مرا و رحم نما سختی احوال مرا و از [illegible]

مِنْ شَدِّ وَثَاقِي يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ

از سختی بند بندها رحم کن پروردگارا بر ضعف و ناتوانی

بَدَنِي وَرِقَّةَ جِلْدِي وَدِقَّةَ عَظْمِي يَا مَنْ

بدن بیچاره ام نازکی پوستم را نگر و بر باریکی استخوانم کن نظر

بَدَأَ خَلْقِي وَذِكْرِي وَتَرْبِيَتِي وَبِرِّي

ای کسی که از ابتدا تو خلقت نمودی و یاد در خود کردی مرا و تربیت و احسان نمودی

وَتَغْذِيَتِي هَبْنِي لِابْتِدَاءِ كَرَمِكَ وَ

و غذا دادی و دوام [illegible] بخش گناهان مرا بکرم و عطای ابتدای خود

سَالِفِ بِرِّكَ بِي يَا إِلٰهِي وَسَيِّدِي

و نیکیهای گذشته که مهربانی خود ای خدای من و آقای من

وَرَبِّي أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ

و پروردگار من آیا بینی خود را که عذاب کننده باشی مرا باتش غضبت بعد

تَوْحِيدِكَ وَبَعْدَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ

بعد از علم باقرار کردن بیگانگی و پیچیدن دل از شناختن معرفت

قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَلَهِجَ بِهِ لِسَانِي

و حال آنکه گویاست بان یگانگی تو ذکر زبان من

مِنْ ذِكْرِكَ وَاعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ

و اعتقاد داردن یگانگی را از صمیم دوستی جانان جنان من

وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِي وَدُعَائِي خَاضِعًا

و بعد از قبول آرزوی راستی اعتراف نمودن من بگناه و دعا کردن من از روی تضرع

لِرُبُوبِيَّتِكَ هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ

یا رب باه چه بسیار دور است از کرمت

مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ أَوْ تُبْعِدَ مَنْ

اینکه ضایع کنی کسی که پروریده و دور سازی کسی را که

أَدْنَيْتَهُ أَوْ تُشَرِّدَ مَنْ آوَيْتَهُ أَوْ تُسَلِّمَ

نزدیک کرده باشی یا بجا کسی را که در رحمت خود جا داده یا بسپاری در

إِلَى الْبَلَاءِ مَنْ كَفَيْتَهُ وَرَحِمْتَهُ وَ

بلا کسی که دفع شر از وی نموده و رحمش کرده

لَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَإِلَهِي وَمَوْلَايَ

و کاش میدانستم ای بزرگ من و خدای من و آقای من

أتسلط النار على وجوه خرت

آیا مسلط خواهی کرد آتش را بران رویها که در افتاده اند

لعظمتك ساجدة وعلى ألسن نطقت

در سجده از جهت عظمت و بران زبانها که گویا شده اند بتوحید

بتوحيدك صادقة وبشكرك مادحة

تو از راستی و صداقت و مشغول اند بشکر تو بجهت مدحت

وعلى قلوب اعترفت بإلهيتك محققة

و بران دلها که معترف شده اند و اقرار داده اند بخداوندی تو از روی حقیقت

وعلى ضمائر حوت من العلم بك حتى صارت

و بران خاطرها که احاطه کرده اند از روی علم و یقین به هستی تو در رسیده اند بمرتبه

خاشعة وعلى جوارح سعت إلى

ترس و خشیت و آیا مسلط خواهی فرمود آتش را بران عضوها که

أوطان تعبدك طائعة وأشارت

و رفته اند در مکانهای عبادت محض بجهت فرمان برداری و اطاعت و فریاد برآورده اند

باستغفارك مذعنة ما هكذا الظن

بطلب آمرزش گناهان از روی اعتقاد و صداقت نداریم چنین گمان

بك ولا أخبرنا بفضلك عنك يا كريم

بتو ای خدا و نرسیده است چنین خبری از فضل و کرم تو بما ای کریم

يا رب وأنت تعلم ضعفي عن قليل من

ای پروردگار چگونه مرا در آتش سوزان جهنم اندازی و حال آنکه علم داری

بر ضعف و ناتوانی من

بلاء الدنيا وعقوباتها وما يجري

وطاقت نیاوردن بر ذلت و خواری من انرا اندک بلاهای دنیا
وانچه جاری میشود در دنیا

فيها من المكاره على اهلها على

از ناخوشیها بر اهل دنیا از بلیات

ان ذلك بلاء ومكروه قليل مكثه

با وجود انکه ناخوشیهای دنیا بسیار کم است نسبت با خرت

يسير بقاؤه قصير مدته فكيف احتمالي

بقای ان و بسیار زود است منتهی و فنای ان پس چگونه تاب اورم

لبلاء الاخرة وجليل وقوع المكاره

بلاهای اخرت اکه بسیار بزرگست ناخوشیهای ان

فيها

فيها وهو بلاء تطول مدته ويدوم

وحال انکه بلائیست که بسیار طولانیست مدة ان و همیشه گیست جاری

مقامه ولا يخفف عن اهله لانه لا

و ذلتشان و تخفیف نمی یابد و سبک نمی گردد از اهل جهنم این العب

يكون الا عن غضبك وانتقامك و

از جهت انکه جهیا گردیده است از غضب و از جهت انتقام کشیدن تست

سخطك وهذا ما لا تقوم له السموات

از بنده کان و خشم راندن تو بر عاصیان و تاب مقاومت
چنین عذاب سخنی راندار ند اسمانها

والارض يا سيدي فكيف بي و

و زمین ای اقای من پس چگونه تاب اورد

اَنا عَبْدُكَ الضَّعيفُ الذَّليلُ الحَقيرُ

این بنده ناتوان خار تنگ دست زاری کننده

المِسْكينُ المُسْتَكينُ يا اِلهي وَرَبّي

مسکین ای خدای من و پروردگار من

وَسَيِّدي وَمَوْلايَ لِاَيِّ الْاُمُورِ اِلَيْكَ

و بزرگ من و آقای من آیا از برای کدام یکی از امور

اَشْكُو وَلِما مِنْها اَضِجُّ وَاَبْكي لِاَليمِ الْعَذابِ

شکایت کنم زدرد کدام یک بجزوشم و گریه کنم و فریاد برآورم

وَشِدَّتِهِ اَوْ لِطُولِ الْبَلاءِ وَمُدَّتِهِ

آیا از عذاب دردناک و سختی آن و یا از درازی و طول کشیدن بلا و دوام سختی آن

فَلَئِنْ صَيَّرْتَني فِي الْعُقُوباتِ مَعَ اَعْدائِكَ

پس اگر بگردانی مرا با دشمنان خود همتا

وَجَمَعْتَ بَيْني وَبَيْنَ اَهْلِ بَلائِكَ وَ

و جمع فرمائی مرا با ایشان در یک مکان و یکجا

فَرَّقْتَ بَيْني وَبَيْنَ اَحِبّائِكَ وَاَوْلِيائِكَ

و جدائی اندازی بین من و اولیا و احبا

فَهَبْني يا اِلهي وَسَيِّدي وَمَوْلايَ

پس ای بزرگ و آقای من

وَرَبّي صَبَرْتُ عَلى عَذابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ

گرفتم که صبر کردم بر عذاب تو پس چگونه صبر کنم بر فراق

عَلى فِراقِكَ وَهَبْني صَبَرْتُ عَلى حَرِّ نارِكَ

بر فراق تو وجاب تو و گرفتم که صبر کردم بر سوزانده آتش

فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلى كَرامَتِكَ اَمْ

بر حرارت تو پس چگونه صبر کنم از نظر کردن بسوی کرامت تو

كَيْفَ اَسْكُنُ فِي النّارِ وَرَجائي عَفْوُكَ

یا چگونه ساکن شوم در آتش و حال آنکه بوده امید من بخشش

فَبِعِزَّتِكَ يا سَيِّدي وَمَوْلايَ اُقْسِمُ

پس بعزت تو قسم [illegible] ای آقای من

صادِقاً لَئِنْ تَرَكْتَني ناطِقاً لَاَضِجَّنَّ

که اگر واگذاری مرا در جهنم در میان اهل بلا و گویا

و با زبان هر آینه فریاد بر آورم [illegible]

اِلَيْكَ بَيْنَ اَهْلِها ضَجيجَ الْآمِلينَ

بسوی تو مثل فریاد امیدواران

وَلَاَصْرُخَنَّ اِلَيْكَ صُراخَ الْمُسْتَصْرِخينَ

و ناله کنم بسوی تو مثل ناله استغاثه کنندگان

وَلَاَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكاءَ الْفاقِدينَ

و گریه کنم از دوری رحمت تو مثل گریه دست گم کردگان

وَلَاُنادِيَنَّكَ اَيْنَ كُنْتَ يا وَلِيَّ الْمُؤْمِنينَ

و فریاد بر آورم که کجائی ای صاحب اختیار و دوست مؤمنان

يا غايَةَ آمالِ الْعارِفينَ يا غِياثَ

وای نهایه آرزوی عارفان و ای فریاد رس

المستغيثين يا حبيب قلوب الصادقين

یاری جویان ای دوست دلهای راستی پیشگان

ويا اله العالمين أفتراك سبحانك

وای خداوند عالمیان پس آیا بینم که منزه میشمارم ترا از عیبها

يا الهي وبحمدك تسمع فيها صوت

و بحمد تو مشغولم ای خدا می شنوی در میان اهل بلا آواز

عبد مسلم سجن فيها بمخالفته وذاق

بنده مسلمی را که باشد در زندان جهنم بسبب مخالفه ورزیدن

طعم عذابها بمعصيته وحبس بين

و چشیده است مزه عذاب جهنم را بواسطه نافرمانی خود و محبوس گردیده و مقید است

اطباقها

اطباقها بجرمه وجريرته وهو يضج

در میان طبقات جهنم بواسطه جرم و جنایت و میخروشد

اليك ضجيج مؤمل لرحمتك ويناديك

بسوی تو مثل خروشیدن آرزومند رحمت و میخواند ترا

بلسان اهل توحيدك ويتوسل

بزبان یگانه پرستان و اقرار کنندگان به یگانگی ات و توسل جوید

اليك بربوبيتك يا مولاي فكيف

بسوی تو به پروردگاری تو در ربوبیت پس چگونه

يبقى في العذاب وهو يرجو ما سلف

باقی ماند بعذاب و حال آنکه امید داشت چیزی را که پیش

مِنْ حِلْمِكَ وَرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ اَمْ

شناخته از آنکه رؤفی و مهربان و یا

كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ

چگونه بدرد آورد او را آتش جهنم و حال آنکه امید دارد فضل ترا

وَرَحْمَتَكَ اَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهَبُهَا وَاَنْتَ

و رحمت ترا و احسان ترا یا چگونه بسوزاند او را زبانه آتش و حال آنکه تو

تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرىٰ مَكَانَهُ اَمْ كَيْفَ

بشنوی آواز او را و به بینی او را در آن مکان یا چگونه فرا

يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَاَنْتَ تَعْلَمُ

گیرد او را زبانه آتش و حال آنکه علم داری که

ضَعْفَهُ اَمْ كَيْفَ يَتَغَلْغَلُ بَيْنَ اَطْبَاقِهَا

ضعیف است و زار است یا چگونه مضطرب باشد در میان طبقات جهنم و حال

وَاَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ اَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ زَبَانِيَتُهَا

آنکه میدانی و علم داری براستی اعتقاد او یا چگونه زجر نماید او را زبانه آتش

وَهُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبَّهُ اَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ

و او فریاد بر آورد که ای پروردگار یا چگونه امید دارد باشد فضل ترا

فِي عِتْقِهِ مِنْهَا فَتَتْرُكُهُ فِيهَا هَيْهَاتَ مَا

در آزادی از دوزخ و ظلم تو واگذاری او را در آتش جهنم چه بسیار دور است

ذٰلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ

بر تو این گمان و شناخته ام فضل و احسان ترا چنان

ولا مشتبه لما عاملت به الموحدين من

ونه شبیهست بر آنچه معامله فرمودی با یگانه پرستان از

برك وإحسانك فباليقين اقطع لولا

نیکیهای بسیار واحسان پس بیقین قطع دارم که اگر

ما حكمت به من تعذيب جاحديك

حکم نمیکردی بآنکه عذاب فرمائی منکران را

وقضيت به من إخلاد معانديك

ونفرمیشدی که مخلد سازی وهمیشه داراری در جهنم معاندان را

لجعلت النار كلها بردا وسلاما

هر اینه میکردانیدی همه آتش را سرد و سلامت

وما كانت لأحد فيها مقرا ولا مقاما

ونبود احدی را در جهنم قرار گاه ونه جای اقامت

لكنك تقدست أسماؤك أقسمت

آری تو که مقدس است اسماء تو قسم خورده

أن تملأها من الكافرين من الجنة و

که پر سازی جهنم را از کافران چه از جنیان باشند

الناس أجمعين وأن تخلد فيها المعاندين

وچه از آدمیان و مخلد سازی در جهنم مجموع معاندان

وأنت جل ثناؤك قلت مبتدئا و

وتو ای خداوند که بزرگست ستایش تو از روی اول

تَطَوَّلْتَ بِالْاِنْعَامِ مُتَكَرِّمًا اَفَمَنْ

بجهة بخشیدن نعمت بعباد و کرم فرمودن باشان چنین است

كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا

فرمایش توست که آیا است مؤمن صادق مثل کسی که باشد فاسق

يَسْتَوُونَ اِلٰهِي وَسَيِّدِي فَاَسْئَلُكَ

البته مساوی نیستند ای خدای من و بزرگ و آقای من سؤال میکنم ترا

بِالْقُدْرَةِ الَّتِي قَدَّرْتَهَا وَبِالْقَضِيَّةِ

بقدرتی که چنان تقدیر فرموده و بحکمی که لازم و محتوم نموده

الَّتِي حَتَمْتَهَا وَحَكَمْتَهَا وَغَلَبْتَ

مَنْ عَلَيْهِ اَجْرَيْتَهَا اَنْ تَهَبَ لِي فِي

آنکه ببخشی از برای من در این

هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هٰذِهِ السَّاعَةِ كُلَّ

شب و در این ساعة هر

جُرْمٍ اَجْرَمْتُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ

گناهی که کرده ام و هر خطائی که بجا آورده ام

وَكُلَّ قَبِيحٍ اَسْرَرْتُهُ وَكُلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ

و هر عمل زشتی که پنهان داشته ام و هر جهل و نادانی که بعمل گذاشته ام

كَتَمْتُهُ اَوْ اَعْلَنْتُهُ اَخْفَيْتُهُ اَوْ اَظْهَرْتُهُ

پنهان داشته ام یا آشکار مخفی نموده ام یا اظهار

وكل سيئة امرت بإثباتها الكرام

و هر سيئه كه امر فرمودی بنوشتن و ثبت نمودن آن سيئه

الكاتبين الذين وكلتهم بحفظ ما يكون

بكرام الكاتبين آنچنان كرام الكاتبينی كه موكل ساخته ايشان را بمحافظة

مني وجعلتهم شهودا علي مع جوارحي

آنچه صادر میشود از مخلوقين و ساخته ای ايشان را با اعمال من شاهد و گواه

وكنت انت الرقيب علي من ورائهم

علاوه بشهادة دادن جوارح و اعضا و حال آنكه تو خود مطلع بوده بر آن فعال من سوای ايشان

والشاهد لما خفي عنهم وبرحمتك

و شاهد بوده بر آن چيزها كه مخفی بوده از ايشان و بمحض رحمت خود

اخفيته وبفضلك سترته وان

پنهان داشتم و بمحض فضل خود پوشانيده و درخواهی نموده

توفر حظي من كل خير تنزله او احسان

و سؤال میكنم ترا ای خدای من آنكه بسيار گردانی بهره و نصيب مرا از هر خير و خوبی [illegible] نازل گردانيده

تفضله او بر تنشره او رزق تبسطه

و از هر نيكی كه تفضل نموده و از هر بر و بخششی كه پراكنده ساخته و از هر رزق [illegible] پهن نموده

او ذنب تغفره او خطاء تستره يا رب

و از هر گناهی كه آمرزيده و از هر خطائی كه پوشيده ای پروردگار

يا رب يا رب يا الهي وسيدي

ای پروردگار من ای پروردگار من ای الهی و بزرگ من

وَمَولایَ وَمالِكَ رِقّی یا مَن بِیَدِهِ

ای آقای من و صاحب اختیار این بنده شرمنده ای کسی که بدست اوست

ناصِیَتی یا عَلیماً بِضُرّی وَمَسکَنَتی

موی پیشانی من ای دانا به بی نوائی و بیچارگی من

یا خَبیراً بِفَقری وَفاقَتی یا رَبِّ یا رَبِّ

ای خبیر و مطلع به فقر و پریشانی من ای پروردگار من ای پروردگار من

یا رَبِّ اَسئَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدسِكَ

ای پروردگار من سؤال میکنم ترا بحق ذات تو و منزه است از همه عیبها

وَاَعظَمِ صِفاتِكَ وَاَسمائِكَ اَن

و اعظم صفات تو که معرّاست از همه عیبها و بحق نامهای بزرگوار

تَجعَلَ اَوقاتی فِی اللَّیلِ وَالنَّهارِ

اینکه قرار دهی اوقات مرا در این شب و روز بذکر

بِذِکرِكَ مَعمورَةً وَبِخِدمَتِكَ مَوصولَةً

و یاد خود آبادان و بخدمت خود پیوند جویان

وَاَعمالی عِندَكَ مَقبولَةً حَتّی تَکونَ

و قرار دهی اعمال مرا در نزد خود مقبول تا همیشه بگردد

اَعمالی وَاَورادی کُلُّها وِرداً واحِداً

خدمت تو

وَحالی فی خِدمَتِكَ سَرمَداً یا سَیِّدی

باشم مشغول ای بزرگ من

يا من عليه معوّلي يا من اليه شكوت

اى كسى كه بر اوست اعتماد من و بسوى اوست نه غير او شكايت

احوالي يا ربّ يا ربّ يا ربّ قوّ

بر بيان احوال من اى پروردگار اى پروردگار من اى پروردگار من قوت بخش

على خدمتك جوارحي واشدد

در خدمت تو صرف شود اعضاى من و محكم گردان

على العزيمة جوانحي وهب لي الجدّ

بر عزم بندگى خود دل پر سوداى من و بخش مرا توفيقى تا

في خشيتك والدّوام في الاتّصال

سعى كنم در ترسيدن تو و همچنين دوام در اتصال خدمت تو

بخدمتك حتّى اسرح اليك في ميادين

تا روان شوم بسوى تو در ميدانهاى

السّابقين واسرع اليك في المبادرين

سبقت گيرندگان و سرعت نمايم بسوى تو در ميان پيشى گيرندگان

واشتاق الى قربك في المشتاقين و

و مشتاق گردم بسوى قرب تو در ميان مشتاقين

ادنو منك دنوّ المخلصين واخافك

و نزديك شوم بر حضرت تو مثل نزديك شدن مخلصين و بترسم از تو

مخافة الموقنين واجتمع في جوارك

مثل ترس صاحبان يقين و جمع شوم در جوار رحمت تو

مَعَ الْمُؤْمِنِينَ اللّٰهُمَّ وَمَنْ اَرَادَنِي بِسُوءٍ

با مؤمنین خداوندا هر کسی که اراده کند من بدی

فَاَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَاجْعَلْنِي

نمودن پس اراده کن او را به بدی فرمودن و هر کس حیله و مکر کند مرا پس مکر کن او را و بگردان مرا

مِنْ اَحْسَنِ عَبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَ

از نیکوترین بندگان تو تا نصیب من زیاده شود از رحمت در نزد تو از ایشان و قرار ده

اَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَاَخَصِّهِمْ زُلْفَةً

منزلت مرا در خدمت خود نزدیکتر از همه مردمان و در جمله خاصان درباره یافتگان قرب جمع ساز

لَدَيْكَ فَاِنَّهُ لَا يُنَالُ ذٰلِكَ اِلَّا بِفَضْلِكَ

نمی توان باین منزلت رسیدن مگر بفضل تو ای بی نیاز

وَجُدْ لِي بِجُودِكَ وَاعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ

و رحم کن بر من بواسطه جود و بخشش خود و مهربانی کن بر من بجهة بزرگی و ارزش خود

وَاحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ وَاجْعَلْ لِسَانِي

محافظت فرما مرا بواسطه رحمت بی منتها و بگردان زبان مرا

بِذِكْرِكَ لَهِجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيَّمًا وَمُنَّ

بذکر خود گویا و دل مرا بدوستی خود بیتاب و بر تو منت گذار

عَلَيَّ بِحُسْنِ اِجَابَتِكَ وَاَقِلْنِي عَثْرَتِي

بر من بنیکوئی اجابت خود و درگذر از لغزش من

وَاغْفِرْ لِي زَلَّتِي فَاِنَّكَ قَضَيْتَ عَلَى

بمغفرت خود حکم فرمودی بر بندگان خود

عبادك بعبادتك وامرتهم بدعائك

بعبادت کردن وامر نمودی ایشان را بدعا [illegible]

وضمنت لهم الاجابة فاليك يا رب

وضمان شدی از برای ایشان اجابت را پس بسوی تو ای پروردگار من

نصبت وجهي واليك يا رب مددت

روی نهادم و بسوی تو ای پروردگار دراز کردم دست

يدي فبعزتك استجب لي دعائي و

پس بعزت خود مستجاب کن دعای مرا [illegible]

بلغني مناي ولا تقطع من فضلك رجائي

برآور آرزوهای مرا و قطع مکن از فضل خود امید مرا

واكفني شر الجن والانس من اعدائي

و کفایت کن از شر جن و انس که هستند اعدای من

يا سريع الرضا اغفر لمن لا يملك الا

ای زود خشنود شونده بیامرز کسی را که مالک نیست مگر

الدعاء فانك فعال لما تشاء يا من

دعا را پس تو کننده هر چیزی را که میخواهی ای کسی

اسمه دواء وذكره شفاء وطاعته

که اسم او دوا و ذکر او شفا و اطاعت و فرمان

غنى ارحم من راس ماله الرجاء و

[illegible] رحم کن بر احوال کسی که سرمایه [illegible] امید

سلاحه البكاء يا سابغ النعم يا دافع

و اسلحه او آه و غير از گريه و بكا اى صاحب نعمتهاى كامل اى دفع

النقم يا نور المستوحشين في الظلم

كننده ناخوشيها اى روشنى وحشت يافتگان در تاريكيها

يا عالما لا يعلم صل على محمد و آل

اى داناى بى همت كه تعليم نديده رحمت بفرست بر محمد و آل

محمد و افعل بي ما انت اهله و صلى

و آل محمد و بكن با من آنچه تو را سزاوار است و رحمت خدا

الله على رسوله و الائمة الميامين من

بر رسول او و ائمه اطهار و اولاد و امجاد او بزرگوار

آله و سلم تسليما كثيرا في شهر شعبان ١٢٥٧

العبد اقل خليفه تلامذه في الحقيقه سمي الملقب بالخليفه محمد بن حسن

الهروي بشكرانه اين نعمت عظمى كه با آستان بوسى على بن موسى

الرضا عليه الاف التحية و الثنا مشرف بود در چون سيم

كه اغلب اوقات او قات خود را صرف ذكر تعزيه جناب

سيد الشهدا و باقى ائمه هدى و ادعيه حضرت

ثنا نمود لهذا باسم بنا عليه چون دعاء كميل از ادعيه

مشهوره عليه سلسله اثنا عشريه بود و محتوى بر مضامين

محسنه چند كه عبادت گيسا و عاقبت انديشان با شعار

مضامين فقرات محتنه آن مايل و بنابر صدد لو لا



قائل بودند بر تبدیل اختصار در جمع نظم و نثر انجمن

مناجات حالی و غایب از محسنات شعریه و گفتار و صنایع

و دقایق معنویه و صوریه از نثر و بعد از تمامش در زبان

سرکار بزرگوار خود نمود که در آن گنجینه مطالع انوار معانی

در مخزن اسرار جوالی دقایق نقش ملون و امتعه نفیسه

خرد و بینش در نظر ناظران جامع منتخبه اش مرموز و مستور

امید از فضل کامل معادن بر ثنا ببصائر در لؤلؤ لالی مبانی ارزانی بند

لایق بنود قطره عمان در کنار ... خار و خس صحرا بگلستان بردن

اما چکنم که سیر مور است با ... پای ملخی بود سلیمان بردن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مجید مر خداوندی را سزاست که پیش از پیدایش اوراق عالم

نسخ کارکنان کاشته و ثنای مجید مبدعی را رواست که بجهة

حفظ شریعت نسخ کارگذاران واداشته یعنی حضرت خاتم صلوات الله

علیه و آله و سلم را که سرلوح دیباچه کن از نام نامیش زین و منطق

الطاف بیکران حضرت سبحان از الفاظ مبارکش مبرهن است

وجودی که از فیض جود وجودش ظلمت نمای عدم گشته بود

دار شرف ولادت حضرت آدم ابن عمش که ارکان دین را مین بهمت

گرفتش استوار و نور سراج هدایت اشرف مذهب و ملت از

شعاع ضیا فتوت و جوانمردیش قرار است و اولاد امجادش
که هر یک در بروج هدایت امامت درخشنده کوکبی اند طالع
و بر فرق زمان طرق آیت سیفی قاطع خصوصا امام همام
ثامن ضامن علیه السلام که خطه خراسان از فیض وجودش در
امان است شاهنشهی که قافله سالار اولیاست بر درگهش هزار
چو خاقان و قیصر است نور هدایت و برج حمل الحق عالم
همه ز پرتو نور رخش منور است تا همچو جان زمین تن پاکش
برگرفت او را سزد ار فخر بر این چرخ اخضر است هر کس بنده
کمین کمر است استوار نکشش تاج سلطنت هفت کشور است

مستفیض و بهره مند شوند چنانچه لبرکار با انوار حضرت
امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثنا
در هر وقتی از اوقات و در هر عصری از اعصار که از دوستان
جان نثار بهم رسیده اند ببیت اب و ارضی و بناهای خیر که از خیرات
جاریست وقف نموده اند و از انجا که نور و ظلمت بهدوش
و هدایت و ضلالت هم آغوش اند بعد از چندی طایفه دیگر گروه
نورد بوادی ضلالت و گمراهی و طالب و تابع لذات دنیویه
خواهش نفسانیه بوده اند دست بی رحمی دراز و بخوردن منافع
موقوفات که هر یک بجهت امر مهمی قرار داده شده بود و مساز

عاری از نقص و مبرا و محض بجهة رضای سبحانه وتعالی بوده حضرت
ارحم الراحمین نه پسندید که ظاهرا اعمال خیر این خیر ملال باطل و
از نظرها بالکلیة محو و عاطل گردیده باشد لهذا برگزیده و اختیار فرموده
بمحض قابلیت فی الجمله ذاتی را که وجود اش محض خیر و خیر محض و در ازل
قائل یا رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین
بوده و بعضی صدق طرق فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر نموده و فکرش مضمون والذین
جاهدوا فینا ذکرش تمنای مصداق لنهدینهم
سبلنا دیده اش از خوف المخلصون علی خطر

عظیم اشک بار و قلبش با ادعونی استجب لکم امید
وار چشم خوشبینش والاخرة خیر وابقی چیزی ندیده و قوه
سامعه اش غیر ان رحمة الله قریب من المحسنین چیزی
نشنیده آب از سرچشمه عینا یشرب بها المقربون نوشیده
و لباس از نسج من کان یرید حرث الاخرة نزد له پوشیده
بدنش همیشه از بیم یوم یفر المرء من اخیه لرزان و قلبش از مضمون
ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله
زبان شیرین سخنش از حدیقه مصطفوی گرسنه و درخششش از شجره العزیز
روشنه از عیوب ظاهری مبرا و از نقایص باطنی معری و مخلی

زایر رسول رب العالمین مقرب الحضرت حاجی میرزا
موسی خان سلمه الله تعالی من آفات الدوران که اجرای حق لمن الحق
کننده و احیاء اراضی موقوفات نموده بمستحقین رسانید تا خلایق
خلایق از اهل زمان بر هر یک که مصدقه این منافع بر ایشان صادق آید
منتفع و مستفیض گردند سرکار خان که دارد و خرج آن صیانه الله عن آفات
الزمان گردیده با وجود تقرب سلطانی چون مؤید بتوفیقات سبحانی بود
هیچ منصبی اختیار ننموده بجز خدمتگاری فیض مآثر حضرت با رفعت منوره
علیه آلاف الثناء والتحیه زیرا چرا که در عالم ذره گویا بزبان حال مترنم اینمقال بوده
که من از جان دم و بر نیام ای پاک سرشت که خط بندگیم بهر تو تقدیر نوشت

سرکار معین ستوح بازدید نموده بنده جزئی و کلی امورات را از روی
دفاتر بجمعیت خاطر ملاحظه نموده و بمیزان عقل سنجیده در سر دادن و
کرحق من له الحق و کل شی بما لا یلیق ملحق گردید یاری باری که مضمون
ان الله مع الذین اتقوا شاهد بود و مدلول واتقوا الله
و یعلمکم الله مر این شاهد را مؤید بطریق نهایت و بابت تمام
رسانید فلکنکر و حیرت ملک گردید چنین از این طرز همت از این
قسم امین ان الجمله بیمارخانه حضرت که دار الشفاء حقیقی است
چنان ویران گردیده بود که اگر کسی از ستره دین مجاورین و ساکنین را
استعلام مینمود که همگان را در کدام او آن از برای چه صنف از مرده‌ها

انیس بود و گوی سبقت در میدان طبابت از همگنان ربوده و
مع هذا زاهد و مجاور و معتکف بیت المقدس که در ارض اقدس عدیل و نظیر نداشت او
بنقد و جنس مع طرفه سفر قرار نموده که مطب را در اصل دار الشفاء معمور
و مریض های پریشان احوال را در همانجا معالجه نماید و ناظری که در فن
نظارت مهارت تمام و معقول الطبایع خواص و عوام قولش محض صفا و فعلش
تقرباً الی الله بفقرا و مساکین مهربان و اغلب اوقات در خدمت حضرت
متضرع و گریان بوده و داشتند و جراحی که جراحات قلوب دل افگاران
به بنان بنانش التیام پذیرد و نیشتر تیز کارش در فتاده کمان نزل
صحت را دستگیر بجمیع فنون جراحی و کحالی ماهر و مبتغ احتسابات

طبیبش دستگیر و چون حبیبی که بیماری برد نزد طبیبی کند ناظر لیبی بیچاره او
تحمل کرده در دلجوئی او و اگر طفلی است انجا که و یتیم است زجر و رنج کردن
دل او و نیم است بدامان گیرد کش کزین چه دارد دو اینش مید دیگر چو او
پس از صحت بخانش رسانده کنند عذرش همین باشد تنها اشخاص غریب
پریشان احوالی که از ان ولایت با نیت زیارت رسیده اند چگونه ممکن است که از
دعای خیر فراموشش آرند یکی طلب کند از حق بحق آل عبا که عمرش
شود افزون و مین و هم دنیا یکی بگردن کج طول عمرش را طلبد یکی گشوده
زبانش بوصف حمد و ثنا یکی بسجده شکر است و چشم او گریان یکی بلند نموده دست
دست خود بدعا و چه بسیار بعید است که دعای چنین اشخاص غریب فقیر

مَنْ اَوْفىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ
اَجْرًا عَظِيمًا رعی و درخت ارضی موقوفه ساعی گردیده
از قید حبس برآوردند و بعد از انضباط ناظر امین متدین صلاح
الصلاحی که آثار فلاح و رستگاری از جبینش هویدا و علامات
تقدس و تدین از ناصیه‌اش آشکارا بود مقرر فرمودند که بر سبیل استمرار
هر شبی بقدر احتیاج صادرین و واردین از طبخ و از آردین بطریق
متعارف بین المتعارفین وعده خواسته استحصان نمایند تا
از مائدهٔ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ بهره‌مند و از
خوان كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا مستفیض و خورسند گردید

سرکار فیض آثار رسیده هرگاه در خوان ولی‌نعمت حقیقی حاضر و از
سفرهٔ جود و نعمت وی متبشر گردند قطع نظر از نعمتهای اخروی
رسیده بالفعل نجح و رحمت آن برایشان گوارا و نافع
مدعا من حیث الاخرة والدنیا آشکار و هویدا میگردد
و از آنجمله سقاخانه سرکار فیض آثار است که سالهای چند
بایر افتاده و ساقی معرفت جام محبت در آنجا نچکیده و در لب
خویش که دست صنعت قضا تراشیده قطرهٔ آبی نرسیده
ستر و دین که از آنجا مرور مینمودند از حزن و ملال از صورت
بهیئتش بلاحظه مستغرق و لب تشنگان که عبور بعد از آن

که پا بر جا درینجا بوده است میداده باشند ● صحن حضرت

باز از نور رونق دیگر گرفت ● خرمی آغاز کرد و طرح نو از سر گرفت

جام لبریز محبت کو تهی گردیده بود ● ساقی عرفان بدست از غیرت

کوثر گرفت ● تازه روح مؤمنین شاداب شد از وصف وی

زمزم از رشک تراب تیره اندر بر گرفت ● کربلای خاک شد

شاد آب و گرد و نشاز شوق ● مطلب چندی که از وی چند صفحه

گرفت ● برد و نزد احمد رسل که اینک تحفه ایست ● از شغف از دست

چند باز پیغمبر گرفت ● جبرئیلش بسته شد پر زبان در رز حق

در عوض او این قسم از خالق اکبر گرفت ● گر ز طریق لطف کردم

از برای مطالب چندی مطلوبست ● بر عقبا و نفعی چند زاوان

تفکرها کند عارف از آن باز ● بمخموران مست جام غفلت

که چشم از روی نخوت میکنند باز ● بود تا صبح که من هستم جمادی

با شغلی که گردیدم سرافراز ● تخلف نیست از من پس چرا تو

که با عقل و جنونش گشته همراز ● تخلف میکنی از امر و نهیی که مأمورگی

بان از روز آغاز ● نیازی گاه گاهی هم ضرورت ● نمی شاید

ترا دایم سرناز ● منادی گشته ام هر ساعت من ● که اینک عمر شد

امری بپرداز ● و غرض از نوشتن این فقرات اظهار بعضی از خیرات

و مبرات است والا که اگر اغراقا عرض کنم که معمولات خیرات



این در که خان درگه تو منزلی نشست   دیدی که جماد را چه دادند سزا

گوهر نتوان شد به رنگ سفال   لؤلؤ نتوان گرفت از هر دریا

در وسعت عقل هرچه جولان کردی   تا یک کف تو از هیولاء سخا

چندی تو بار بار جسم بودی ضم   چندی تو نباق علم کردی هادی

تا چند متاع خویش داری نهان   تا چند کشی جفا ز ارباب جفا

این نوع متاع گرچه باشد کاسد   وز کف ندهند اهل دنیا دنیا

اینجا نبود حرف بگو حرف خرد   وینجا نبود سخن بگو از عقبی

بردار متاع و عرض کن خدمت شاه   کین هدیه من تو دانی و حکم خدا

نگارنده

جعفر سلطان القرائی

تبریز ۱۳۶۵ قمری